فهرست

[مقدمه: 2](#_Toc42534464)

[عامل پنجم: استبعاد فرق در نظر عرف 3](#_Toc42534465)

[ملاحظه استاد: 3](#_Toc42534466)

[عامل ششم: ارتکاز عرفی 5](#_Toc42534467)

[ملاحظه استاد: 6](#_Toc42534468)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# مقدمه

بحث در موجبات الغاء خصوصیت بود. الغاء خصوصیت قانون بسیار مهمی است که به لحاظ صغروی بسیار موردتوجه قرارگرفته و مصداق در فقه دارد اما به لحاظ کبروی و قاعده اصولی کمتر بحث شده بود که بابش گشوده شده.

عواملی که اینجا ذکر شد این‌ها بود:

1. گاهی عنوان مصداق است و حمل بر مصداقیت و مثالیت می‌شود.
2. گاهی به نحو مقدمیت است.
3. گاهی به نحو طریقیت است
4. گاهی هم به نحو غلبه وجودی و قید غالب است.

این چهارتا ویژگی‌هایی داشتند. اینکه این عنوانی که در دلیل آمده و احکامی بر آن مترتب است مصداق یا طریق یا مقدمه عنوان عام‌تر است یا قید غالبی است در عالم خارج مصداق غالب آن مطلق و عام است این‌ها واقعیت‌هایی است که با قطع‌نظر آمدن حکم و اینکه شارع چطور این‌ها را لحاظ کرده در عالم نفس الامر و واقع وجود دارد. پس مصداقیت و مقدمیت و طریقیت و اغلبیت این چهار عنوان تابعی ازلحاظ متکلم و استعمال متکلم نیست در متن خارج وجود دارد. در عالم خارج رجل چطور من به کاربردم را کنار بگذارید رجل مصداق انسان است، در عالم خارج ریختن آب مقدمه برای فراگیری بدن است. یا در عالم خارج رسیدن دست به‌زانو طریق احراز اینکه درجه‌ای از انحناء پیداشده است. سنجه و علامت است که آن محقق شده است. یا دختران‌ همسر غالباً در خانه شوهر جدید زندگی می‌کنند. در متن واقع این‌ها وجود دارد. این محل بحث نیست. آنچه محل بحث است اینکه این ویژگی‌های مصداقیت و طریقیت و مقدمیت و غالبیت وقتی متکلم این کلمات را در سیاق خودش قرار می‌دهد و بیان خودش می‌آورد در مقام استعمال یا اراده جدی او سؤال پیدا می‌شود که این‌ها را که آورده با قطع‌نظر از طریقیت است و تأکید روی خود این‌ها دارد یا اینکه آوردن این‌ها در عبارت از حیث همین عناوین است؟ اینکه رجل آورده فقط از باب این است که مصداقی از انسان است انسان را می‌خواسته بگوید به‌جایش آن را گفته. این ویژگی‌ها در مقام استعمال ملحوظ است یا اینکه خود این‌ها با قطع‌نظر از ویژگی‌ها موضوعیت دارد؟

گفتیم اصل این است که خود این‌ها موضوعیت دارد اما شواهدی ممکن است باشد ضمیمه به این‌ها شود موجب شود حیثیت این‌ها مدنظر مولا باشد و خودش موضوعیت نداشته باشد. الرجل بما انه هو هو موضوعیت ندارد بلکه بما انه مصداق للانسان موضوعیت دارد. الصب بما انه مقدمه لشمول الماء علی البدن موضوعیت دارد. ربائبکم اللاتی از حیث غالبی بودن موضوعیت دارد نه من حیث ذات. ما هم تأکیدداریم اصولیون هم قبول دارند که این چهارتا زمینه الغاء خصوصیت است نه تمام العله است تمام العله یا حتی علت مقتضی اگر باشد خیلی جاها الغاء خصوصیت می‌شود و نظام فقه به هم می‌ریزد. این چهار عامل زمینه‌ای است که می‌شود به این‌ها ضمیمه‌ای ملحق شود تا الغاء خصوصیت شود. این کل مباحث در چهار عامل اول است.

# عامل پنجم: استبعاد فرق در نظر عرف

عامل پنجم که در کتاب چهارم است این بود که ان یکون استبعاد الفرق مغروسا و مرتکزا فی اذهان عامه العرف. عرف وقتی می‌بیند، می‌فهمد بین آنچه در دلیل آمده و آنچه نیامده فرقی نیست. در استنجاء، ثلاثه احجار دارد. تا به عرف القاء شود می‌گوید فرقی بین سه سنگ و یک سنگ که از سه جهت استفاده شود فرقی ندارد. یک سنگ بدون اینکه آلودگی سرایت بکند فرقی با سه سنگ نمی‌کند. اینجا عامل پنجم که ذکرشده استبعاد الفرق است. آن‌قدر در ذهن این فرق بعید است که حکم را از این به آن‌هم سرایت می‌دهد. این هم عامل پنجم که دیروز ذکر شد.

این عامل برخلاف چهار عامل خود عنوانش علت تامه است. عامل مصداقیت و عامل طریقیت و مقدمیت و غالبیت نه علت تامه الغاء خصوصیت بودند نه حتی مقتضی به نحو غالب موارد بلکه زمینه‌ای بود که شواهد دیگر باید ضمیمه شود؛ اما عامل پنجم می‌گوید عرف فرق را بعید می‌داند این علت تامه است. این فرقی است که عامل پنجم با بقیه دارد.

مثال دیگری در مضطربه و نفساء زده که ملاحظه کنید. زن نفسائی که بیش از ده روز تداوم پیدا کند چه مقدار آن را نفاس قرار دهد می‌گوید زنی که عادت دارد عادت حیضش را ملاک تعیین نفاس قرار دهد. همین را می‌شود به مبتدئه و مضطربه تعمیم داد. حائضی که مبتدئه است یا مضطربه است. اگر به نفساء گفتیم نفاست را بر اساس عادت حیضت تنظیم کن یا به‌طریق‌اولی مبتدئه و مضطربه هم همین حکم را دارند و یا لااقل در نظر عرف بین آن‌ها یا فرقی نیست که نفساء را می‌گوییم عادتت را بگیر مبتدئه و مضطربه که خود حیض است هم همین را باید بگوییم. این عدم فرق خیلی جاافتاده است. فرق این عامل پنجم با چهار عامل روشن است بقیه زمینه است این علت تامه است.

## ملاحظه استاد:

ممکن است کسی نکته‌ای را مطرح کند و آن است که این عامل با عوامل قبل قسیم نیستند بلکه این الغاء خصوصیت در اینجا به شکلی است که در اینجا برمی‌گردد به مثالیت و مصداقیت که عامل اول بود. آن زمینه است و این جهت ضمیمه می‌خواست که ضمیمه‌اش همین استبعاد الفرق است. ثلاثه احجار گه می‌گوید احجار خصوصیت حجر مستقل بودن را ساقط می‌کند ظاهر اولیه‌اش سه حجر یعنی سه تای مستقل می‌گوید الغاء خصوصیت استقلال حجر می‌شود می‌گوییم این حجر این‌ها مصداقی برای آن است که سه جانب باشد آنکه لازم است این است که جانب پاکی به کار برود که می‌تواند در سه سنگ مستقل باشد می‌تواند نباشد. همین مصداق عنوان عام‌تری را درست می‌کند. سه حجر ظهورش در تعدد است احجار جمع است ظهور در تعدد دارد. اینجا ظهورش تعدد را می‌اندازد عنوان عامی که هم تعدد هم عدم تعدد را می‌گیرد این است که سه قسمت پاک باشد سه قسمت چه در یک حجر چه سه حجر باشد. این به نحوی به مصداقیت برمی‌گردد.

روی کلام این است که سه جهت مستقل در سنگ باشد حال چه سه جهت چه سه سنگ. می‌شود یک عنوان عام عرفی پیدا کرد که عرف می‌فهمد و عرف سه سنگ را مصداق می‌بیند. به نحوی می‌توان عامل پنجم به اول برمی‌گردد. عامل اول هم گفتیم صرف مصداقیت کافی برای الغاء خصوصیت نیست و نیاز به عامل عرفی دارد که بفهمیم شارع مصداقیت را دیده است. یکی از آن عوامل عرفی استبعاد الفرق است که موجب می‌شود مثال و مصداق عنوان اصلی در کلام باشد. ضمیمه اول استبعاد الفرق است.

سؤال: کافی که نیست بیاید قرینه‌ای داشته باشد...

جواب: بله گفتیم. مثالیت و مصداقیت تنها کافی نیست بلکه شاهدی باید باشد که حمل بر مصداقیت و فردیت بکند.

سؤال: این قرینه را هم اضافه کنیم بازهم کافی نیست هم مصداقیت باشد هم استبعاد باشد...

جواب: نه. اصل همین استبعاد الفرق است عرف بگوید فرق نمی‌کند باید خصوصیت را کنار گذاشت. این اصل است. قبلی‌ها زمینه بود. این هم قسیم آن‌ها نیست بلکه عاملی است که بر همه سایه افکنده. عرف می‌گوید آب بدن را بگیرد چه خودش بریزد چه زیر دوش برود لذا خصوصیت صب را برمی‌دارد. این استبعاد الفرق است که به همه قبلی‌ها معنا می‌دهد. البته استبعاد الفرق یکی از عواملی است که به قبلی‌ها معنا می‌دهد. یا استبعاد الفرق است که در خانه باشد یا نباشد را برای دختر همسر فرقی نمی‌بیند.

عرض من این است که استبعاد الفرق عاملی در عرض قبلی‌ها نیست بلکه عاملی است که همه آن‌ها را پوشش می‌دهد. مثال‌های چهار ای قبل را در نظر بگیرد. مثلاً در مثال رجل استبعاد الفرق بین الرجل و المرأه در اینکه معامله‌ای انجام دهد موجب می‌شود رجل در عبارت را حمل بر مصداقیت کنیم، استبعاد الفرق بین اینکه خودش را آب بریزد یا زیر دوش برود موجب می‌شود مقدمیت را برای صب در نظر بگیریم. یا اینکه دستش به‌زانو برسد استبعاد الفرق است که انحنای چند درجه باشد دست را بگذارد یا نگذارد یا استبعاد الفرق بین ربائب در خانه یا خانه دیگر است. استبعاد الفرق عاملی است که قبلی‌ها را معنی دارد می‌کند. البته تنها عامل نیست. چهار عامل قبلی زمینه است به‌صرف مصداقیت و مقدمیت و طریقیت و قید غالبی بودن نمی‌شود گفت خصوصیت را بینداز ولی آن‌ها زمینه است که الغاء خصوصیت بکنید. همین استبعاد الفرق است که بقیه را عامل می‌کند. منتها استبعاد الفرق اختصاص به این چهارتا ندارد ممکن است شکل‌های دیگر هم پیدا بکند؟

سؤال: دلیل حجیت استبعاد الفرق چیست؟ اطمینان عرفی است؟

جواب: ظهور خطاب است استبعاد فرق که می‌گوییم برای این است که ظهور می‌خواهیم درست کنیم صرف مقدمیت و طریقیت ظهور درست نمی‌کند، باید چیزی باشد که وقتی حکم را می‌بیند (و باید حکم را ببیند از موضوع تنهایی چیزی نمی‌فهمد و الا موضوع به‌تنهایی طریقیت و غالبیت در آن هست.) می‌بیند با چیزی در کلام نیامده فرق ندارد و مصداق و طریق و مقدمه می‌شود

سؤال: با توجه به مثال‌های شرعی که اگر شارع فرق را بیان نمی‌کرد استبعاد فرق در ذهن عرف بود عرف اگر خودش بود تعمیم می‌داد و الغاء خصوصیت می‌کرد اما شارع فرق را بیان کرده مثلاً در بحث دیه که سه انگشت و چهار انگشت متفاوت است اگر عرف خودش پیش برود استبعاد فرق است. ولی شارع می‌گوید این‌طور نگاه نکن قیاس نکن. ممکن است آن‌طور که ما فکر می‌کنیم غیر نظر شارع باشد.

جواب: بله استبعاد فرق حالت عرفی عقلائی است که در مقابل خطاب به ذهنش تبادر می‌کند شارع می‌تواند تخطئه کند ولی مادامی‌که تخطئه نکرده حجت است و شارع به همین قواعد محاوره تکیه کرده. در زبان عرف این را در قواعد محاوره الغاء می‌کند.

سؤال: استبعاد عرفی حجتی دارد؟

جواب: بله در مقام فهم خطاب بله. البته بحث حجیتش را مطرح کردند که می‌گوییم

سؤال: می‌توانیم اینجا را تشبیه به بحث تقریر کنیم که سیره اعتبار دارد که با قیدی که مادامی‌که معصوم ردع نکند. اینجا هم که عرف تلقی دارد مادامی‌که تخطئه نکند می‌پذیرد.

جواب: بله درست است.

این هم بحث پنجم است که تفاوت این پنجم با قبلی‌ها خیلی است و زمینه می‌شود برای بازسازی این‌ها که عرض خواهیم کرد.

سؤال: استبعاد مسامحه دارد بحث امتناع بهتر است. استبعاد در حد ظن است نه قطع.

بله ظن است ولی ظنی که عرف اطمینان می‌کند. سیره عقلا بر آن است و شارع هم ردع نکرده. همان استبعاد است که می‌بیند می‌فهمد مقصود مطلق انسان است نه رجل

# عامل ششم: ارتکاز عرفی

عامل ششم این‌طور است که در دلیل عنوان خاصی آمده منتها دلیل ناظر به یک سیره یا قانون عقلائی است که دایره‌اش از آنکه در دلیل آمده اعم است لذا الغاء خصوصیت می‌شود. مثال باید زد.

**﴿ما كُنَّا مُعَذِّبينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾**[[1]](#footnote-1)

ما عذاب نمی‌کنیم تا پیامبری را بفرستیم. پس استدلال به این برای برائت شده است. قبل از اینکه دلیل واصل شود و اقامه شود حکمی وضع نمی‌شود و جعل نمی‌شود و فعلیت و تنجز پیدا نمی‌کند. دلیل اخص از مدعاست. آیه چیز دیگری می‌گوید. می‌گوید امت‌ها قبل اینکه پیامبری برایشان مبعوث شود عذاب نمی‌شود. می‌خواهیم استدلال کنیم به این برای اینکه شما اگر رفتید فحص از ادله کردید برائت جاری بکن. این در متن آیه نیست چطور این آیه دلیل برائت می‌شود؟ با الغاء خصوصیت از بعث رسول است. بعث رسول خصوصیت ندارد بلکه مقصود ایصال دلیل و حجت است. تا دلیل و حجت برای شما تمام نشود عذاب نیست. استدلال به این متوقف بر این است که بعث رسول الغاء خصوصیت شود و وجود دلیل در کافی و من لایحضر هم بعث رسول تلقی شود و بگوییم تا دلیل در روایات پیدا نکنید و حجت تمام نشود برائت جاری است. الغاء خصوصیت مبنای استدلال به این برای برائت می‌شود.

چرا الغاء خصوصیت می‌شود؟ می‌گوییم بعث رسول خصوصیت ندارد بلکه اتمام‌حجت خصوصیت دارد که عنوان عام‌تر است. چون اینجا سیره عقلائیه پایه‌ای وجود دارد که همان قبح عقاب بلا بیان است. تا بیان نیاید عقاب نمی‌شود کرد. درست است که این آیه گفته ما عذاب نمی‌کنیم تا پیامبری بفرستیم اما خود این قانونی است برآمده از ارتکاز عقلائی و سیره عقلائیه. چون قانون برآمده از آن است به‌محض دیدن آیه می‌فهمد بعث رسول مثال است. پس عامل ششم این است که خطاب پشتوانه ارتکاز عقلائی یا سیره عقلائی داشته باشد. ممکن است خبر واحد را در جای خاصی بگوید حجت است ولی چون پشتوانه‌اش سیره عقلائی عام است خصوصیت از مورد الغاء می‌شود. پس وجود ارتکاز عقلائی برای یک دلیل موجب می‌شود خصوصیات دلیل کنار رود و منطبق بر همان ارتکاز پایه شود. مثال‌های دیگر هم زده‌اند.

## ملاحظه استاد:

اینجا هم ملاحظه دلیل پنجم هست. این قسیم قبلی‌ها نیست. حتی نبعث رسولا مصداق عنوان عام‌تر یعنی وصول الحجه است. عذاب نمی‌کنیم تا حجت به شما برسد. وصول الحجه عنوان عام است یک مصداقش بعث رسل است یکی رسیدن روایت به ما است. تمامیت حجت عنوان اصلی است مثالش بعث رسول است. این هم مصداقی از عامل اول یعنی مثالیت و مصداقیت است که گفتیم جزء العله برای الغاء خصوصیت است ضمیمه می‌خواهد که یکی استبعاد الفرق است یکی وجود ارتکاز عرفی پایه برای تعمیم است.

سؤال: این هم همان استبعاد الفرق است دیگر که می‌گوید فرقی بین بعث رسول و رسیدن روایت نیست.

جواب: بله عرض خواهم کرد. نکته درستی است. این دو هم اگر باهم مقایسه کنید به نظر می‌آید باید این دو تا به هم ضمیمه شوند. مثالیت و مصداقیت ضمیمه است برای الغاء خصوصیت و استبعاد الفرق هم باید باشد. استبعاد الفرق گاهی به خاطر وجود همان ارتکاز پایه است؛ یعنی ارتکاز پایه بدون استبعاد فرق تمام نمی‌شود زیرا ممکن است بگوییم بعث رسول اینجا به‌عنوان مصداق خصوصیت دارد ولو اینکه عقلا ارتکاز عقلائی دارند کافی نیست الغاء خصوصیت از این بکنیم. گاهی هست که ارتکاز عقلائی عام است که شارع محدودش کرده است اما اینجا باید بگوییم ارتکاز عقلائی هست ولی شارع محدودش نکرده شکلی و ملاطی از استبعاد فرق در ارتکاز عرفی لازم است؛ و الا ممکن است بگوییم اینجا روی همین مثال تأکید دارد.

1. . سوره اسراء، آیه 15. [↑](#footnote-ref-1)